



قرومِس از منظر سیاحان

دکتر محمد نبی سلیم



ناحیه قومس یا کومسینه باستان سرزمین کم عرض و محصور در مابین کوه‌های البرز و دشت کویر است. که دربارهٔ اوضاع جغرافیایی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و ... آن، ده‌ها گونه اطلاعات و شواهد در تاریخ مضبوط است جغرافیدانان و سیاحان متعدد، چه در عهد باستان و چه در دوران اسلامی، در گذر از غرب به شرق ایران و یا در بحث پیرامون وضعیت اقلیمی ایران، به قومس و شهرهای آن اشاره داشته‌اند. قرار داشتن قومس در مسیر راه‌های تجاری و ارتباطی و به ویژه اتصال آن به خراسان بزرگ از سمت شرق به ناحیه ری و جبال از سمت غرب از دلایلی بوده است که نظر گردشگران را به این ناحیه جلب می‌نموده است. بخش عمده‌ای از اطلاعات غیر سیاسی درباره‌ی قومس و اوضاع تمدنی و فرهنگی آن، از خلال سفرنامه‌ها و پژوهش‌های مسافرانی قابل استخراج است که از این منطقه گذر کرده و به اختصار یا تفصیل دربارهٔ آن سخن گفته‌اند.

با وجود تعدد و تنوع سفرنامه‌های ایرانی و غیر ایرانی در قرن ۱۹م/۱۳ق، سهم مباحث مربوط به قومس چندان زیاد نیست زیرا عدم تعیین دقیق حدود قومس و فقدان وجه بارز فرهنگی این ناحیه در دورهٔ قاجاریه، موجب شده تا گردشگران، تنها

به نام چند شهر مهم این منطقه اشارتی داشته باشند که آن هم به واسطه قرار داشتن در مسیر راه‌های تجاری جلب توجه می‌نموده‌اند.

اگر چه ایرانیانی همچون زین‌العابدین شیروانی، محمد ابراهیم خدابنده‌لو، علینقی حکیم‌الممالک، محمد حسن خان اعتماد السلطنه، و دیگران در سیاحت‌نامه‌های خویش به نام، حدود و برخی مشخصه‌های فرهنگی اجتماعی و اقتصادی قومس عنایت داشته‌اند لیکن مطالبی که اروپائیان و غیر ایرانی‌ها در خصوص اوضاع این سرزمین نوشته‌اند جالبتر می‌نماید زیرا آنان با دیدگاهی کاملاً متفاوت از منظر یک بیگانه و ناآشنا با مسائل داخلی به قضایا نگریسته و به واسطه کنجکاوی و دقت نظر. مسائلی را تفحص کرده‌اند که برای ایرانیان عادی و متعارف جلوه‌گر می‌شده است. در حالیکه بسیاری از جزئیات آداب، مراسم، ابنیه و نموده‌های فرهنگی و اجتماعی دیگر ایران بتدریج از بین رفته و در آثار نویسندگان داخلی نیز قید نشده است، اروپائیان با امعان نظر و نکته‌سنجی خاصی به این جزئیات اشاره داشته‌اند که این امر از جهت پژوهش در باب وضعیت فرهنگی ایران در ادوار پیشین در خور تعمق است. مع هذا، این نکته به هیچ وجه مؤید صداقت یا صحت نام مطالب سفرنامه‌های مذکور نیست بلکه هر پژوهنده واقع‌بینی معتقد است که در بسیاری از موارد، عدم بیطرفی و غرض‌ورزی‌های شخصی یا سیاسی سیاح و یا عدم بصیرت ژرف او از عمق فرهنگ و تمدن ایرانی و حقائق دین و مدنیت ایرانی اسلامی، باعث شده تا خطاها و گزفهمی‌های چندی در نوشته‌های سیاحان ملاحظه گردد که نمی‌توان از آنها چشم‌پوشی کرد.

علیرغم ورود سفرنامه‌نویسان و تحریر سفرنامه‌های متعدد از دوران مغول به این سو، به نظر می‌آید کامل‌ترین و جامع‌ترین سیاحت‌نامه‌های غربی را باید در دوران قاجار یعنی قرون ۱۳ و ۱۴/۱۹ و ۲۰ جستجو نمود، زیرا در این دوران، پای سیاحان غربی به دورافتاده‌ترین نقاط ایران نیز باز شد و آنان به جهت ارضاء حس کنجکاوی و ماجراجویی و یا به واسطه اغراض سیاسی و امر ذوق‌متبوع خود به ثبت و ضبط همه‌گونه اطلاعات و دانستی‌ها در هر گوشه کشور اقدام کردند، چون منافع قدرت‌های بزرگ استعماری اقتضاء می‌نمود تا تصویر کاملی از ایران و ایرانیان در اختیار سیاست‌پردازان روسی و انگلیسی و ... قرار گیرد، لذا برخی کارگزاران و نمایندگان سیاسی اروپائی با پشتکار و جهدی قابل‌تحمسین، اطلاعات بیشماری را گردآوری نمودند که خود زمینه ساز مطالعات ایران‌شناسی گردید. تحت حمایت مالی و فکری دولت‌های اروپای، گردشگران متعددی به واسطه امنیت داخلی ایران در عهد قاجار و آزادی عمل اتیان بیگانه، به تبع درباره مسائل تاریخی جغرافیایی،

باستان‌شناسی، ادبی اجتماعی، و ... ایران دست زدند که سرانجام به تألیف کتاب‌های مختلف درباره تاریخ و فرهنگ و سیاست و اجتماع ایران و ایجاد مراکز ایران‌شناسی و سایر فعالیت‌های مربوطه ختم گردید.

در زمره‌ی اولین سفرنامه‌های دوران قاجار، سیاحت‌نامه اولیویه (*Olivier*) است که مربوط به ۱۲۱۰ق/ ۱۷۹۵م یعنی دوره آقا محمد خان قاجار مؤسس این سلسله می‌باشد، با این همه، این سیاح فرانسوی تنها به برخی جنبه‌های جغرافیایی قومس اشاره کرد و این سرزمین را در قسمت شرقی مازندران می‌پندارد و به خطا می‌نویسد:

«در این قسمت مرتفعه... شهر هکاتوم پلیس پایتخت حکومت بوده است مذنون چنین است که محل خرابی‌های آنرا تا صحرای مغان توان جست... [۱]»
مطلب فوق، نشان می‌دهد که اولیویه که تنها به جهت مأموریتی سیاسی به ایران آمده بود، هیچ اطلاعی یا برخوردی با ناحیه قومس نداشته و تنها به واسطه لزوم درج اوضاع جغرافیایی و مناطق ایران، نامی از این ناحیه برده است که آن هم به صورت افواهی به او رسیده است.

با وجود آنکه دو تن از ایرانیان از سوی جان مالکوم (*Malcolm*) سفیر انگلیس، مأموریت یافتند تا در مسیر عبور کلاویخو (*clavijo*) سفیر اسپانیا به دربار تیمور نواحی شمال شرقی ایران را تفحص کنند، اما مالکوم از این اطلاعات جمع‌آوری شده تنها در کتاب تاریخ ایران خود بهره جسته و به قومس اشاره چندانی ننموده است. ژوبر (*Jaubert*) و گاردان (*gardanne*) دو سفیر فرانسه هم که در سال‌های بعد به ایران آمدند به شرق ایران توجهی نداشتند زیرا کانون توجه، تهران و دربار فتحعلی شاه قاجار بود که اینک عرصه رقابت فرانسه و انگلیس و روس شده بود.

برای اولین بار سروان تروی لیه (*Truilhier*) از هیئت گاردان بود که از طریق ری، ورامین و تنگه سردار به دامغان سفر کرد و پس از جستجویی کوتاه، راجع به محل شهر صد دروازه، اطلاعاتی را در خصوص طوایف ترکمن و کرد در قومس و خراسان و نیز مسیر راه‌های کاروانی مشهد- تهران جمع‌آوری و عرضه داشت. این اطلاعات در اختیار هیئت گاردان قرار گرفت لیکن کاربردی پیدا نکرد. با رفتن هیئت از ایران، جستجو و تفحص در سمت شرق نیز متوقف شد و منحصر گشت به تعدادی فعالیت‌های شخصی و انفرادی در طی سالیان بعد، نظیر مسافرت لووریه (*Levourie*) در ۱۸۱۵ از طریق فیروزکوه و چشمه علی به سمت استرآباد و ادامه جستجو در این مسیر تا بسطام توسط داریسی تاد (*D'Arcy Todd*) و فریزر (*Fraser*) و دیگران ...



در حقیقت آنچه باعث شده بود تا سیاحان غربی تا دهه سوم قرن ۱۹ به مناطق واقع شده در شرق ایران و تهران توجه نکنند کوششی بود که دولت ایران برای دور نگه داشتن غربی‌ها از نواحی حساس و استراتژیک شرق و شمال‌شرق صورت می‌داد. با وجود نالایق بودن و عدم آگاهی سیاسی قاجاران، این نکته محرز بود که مناطق پهناور و پرمخاطره شمال‌شرق با آن همه تمایلات تجزیه طلبانه و ویژگی‌های اقتصادی و اجتماعی‌اش می‌توانست مورد نفوذ عوامل بیگانه واقع شده و به خاطر ضعف کنترل دولت، برای کشور دردسر آفرین شود.

سرانجام یک اروپایی جسور و مرموز در تعقیب سیاست دولت متبوعش، به نواحی مذکور پا گذاشت. جیمز فریزر در دو مسافرت خود در سال‌های ۱۸۲۱ و ۱۸۳۳ تا مرزهای خراسان پیشروی کرد. در جریان این سفرها بود که او اولین آگاهی‌های روشن و مبسوط را درباره قومس به ما عرضه داشت. در مسیر حرکت و در جریان اطراق در شهرهای سمنان، دامغان و شاهرود، از وضعیت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی این شهرها سخن می‌راند. فی‌المثل درباره دامغان می‌نویسد:

«این شهر مهم‌تر از سمنان بوده است اما چون بیشتر از همه مورد اجحاف حکام قرار گرفته ویرانیش بیشتر شده و ... و علیرغم آنچه که می‌گویند جمعیت اندکی دارد...»^۴

همچنانکه سمنان را با مسجد جامع و دروازه‌های زیبایش توصیف کرده از دامغان و بسطام و آثار تاریخی آن نیز سخن به میان آورده و در مواردی به جزئیات اشکال هنری آنها نیز پرداخته است. درباره شاهرود علاوه بر میزان خانوار، مالیات، تفنگچی‌ها، دکانها و ... آن می‌نویسد:

«شهر در حال رشد و توسعه بود و مردم از عدالت والی شهر و ارزانی قیمت‌ها آسوده خاطر بودند...»^۵

در حالیکه بن‌تسان (*Bontemps*)، درویل (*Drouville*)، تره‌زل (*Trezel*)، پاتینگر (*Pottingr*)، موریر (*Morier*)، کی‌نیر (*Kinneir*) و دیگر جستجوگران انگلیسی در گوشه و کنار ایران عهد فتحعلی شاه به مشاهده و تحقیق مشغول بودند، قومس و خراسان نیز می‌رفت تا مطمح نظر سیاحان قرار گیرد. در ۱۸۳۰م/۱۲۴۶ق ارتور کانالی (*Conolly*) از مسیر قومس به سمت استرآباد پای نهاد و تا بخارا پیش رفت، جایی که به امر دربار لندن برای بررسی راههای دفاع از مستعمره انگلیس یعنی هند رفت و در همانجا نیز کشته شد.^۶ با وجود آنکه ظاهراً سفرنامه کانالی و دیگر جاسوسان اروپایی نباید از لحاظ محتوا مسائل فرهنگی و اجتماعی قومس ارزشی داشته باشد، اما ایکاش این سفرنامه در ایران موجود بود تا می‌توانستیم



بخشهایی از آنها را برای ادراک نسبت به بینش و نوع نگرش این دست از سیاحان، ذکر کنیم.

آنچه باعث می‌شد تا گردشگران غربی توجه کمتری به عبور از قومس و رفتن به خراسان داشته باشند، خطرناک بودن مسیر فوق بواسطه تهاجمات مکرر ترکمانان به کاروانهای تجار و زواری بود که در این مسیر از خراسان به تهران و غرب و بالعکس تردد می‌کردند. اکثر سیاحان به این نکته اشاره کرده و اذعان می‌نموده‌اند که در مسیر فوق، نواحی شرقی شاهرود تا غرب دامغان در معرض یورشهای مکرر ترکمانان بوده است و خطرناکترین شوارع تلقی می‌شده است. بدین واسطه، حتی تا اوایل قرن ۱۴ هجری نیز راههای قومس رعب انگیز و پرمخاطره بوده و در سرنوشت شهرهای این مسیر و منطقه تأثیر سوء گذاشته بودند. مع الوصف در ۱۲۵۳ بلازامبرگ (*Blavenberg*) و در ۱۲۵۴ لم (*Lemm*) سیاح روسی مسیر عبور زوار مشهد را از طریق یادداشتهای فریزر دنبال کرده و به تحقیق پیرامون نواحی مجاور پرداختند. در ۱۲۶۷ آرمینیوس وامبری (*Arminius Vambery*) در کسوت یک درویش بخارائی به قومس وارد شد. پس از گذر از چهار منزلگاه خطرناک بنامهای عباس‌آباد، میان دشت، میامی و شاهرود که به اعتقاد وی «هیچکس در آنجا به میل خود ساکن نمی‌شود»^۷ وارد شاهرود شده و خیابانهای شهر، کاروانسراها و بازار را از نظر گذراند سپس اشاره می‌کند که یک کمپانی تجاری روسی در این شهر فعال است که می‌کوشد زمینها را تصرف کرده و به منافع انگلستان ضربه بزند. در اینجا برای وی موقعیتی پیش آمد که ناگزیر شد تا خود را بعنوان یک اروپائی معرفی کند و از کسوت درویش خارج شود. درباره دامغان وامبری معتقد است که شهرت این شهر برای بازرگانی گسترده‌اش بی‌اساس است هر چند این شهر همان صد دروازه عهد کهن می‌باشد.^۸

در سمنان وامبری به دنبال چیز دیگری است «به سمنان رسیدم که برای پنبه‌اش و بیشتر از آن برای کلوچه چای معروف است»^۹

وی که تعریف این نوع کلوچه را در هرات و مشهد نیز شنیده بود به دنبال آن می‌گردد اما درمی‌یابد که انواع مرغوب این محصول فقط صادر می‌شود و لذا به ایرانیان ناسزا می‌گوید چون کلوچه مرغوبی گیرش نیافتاده است! هر چند شرح این سفر را با سرعت و به اجمال بازگو کرده و بیشتر به ذم ایرانی‌ها و تفسیرهای غیر محققانه راجع به خلق و خوی ایرانیان می‌پردازد، اما در مواردی هم به نکات قابل توجهی اشاره دارد، از جمله تأثیر همجواری مردم قومس و خراسان با آسیای مرکزی به صورت رفتار خشن و ترس همیشگی و یا اشاره به اسامی برخی گردنه‌ها و مسیرها



مانند روح‌کش و پدرکش در جاده سمنان به لاذگرد و تهران که به عقیده وی معرف تأثیر حوادث خوفناکی است که در این جاده‌ها عارض مسافرین شده است.^{۱۰}

هر چند هر سال تعدادی سیاح و گردشگر به ایران آمده و به موازات آرامش در گوشه و کنار کشور، بر تعداد آنان افزوده می‌شد لیکن بسیاری از آن‌ها ترجیح می‌دادند تا به جای مسافرت به مناطق کویری و خطرناک چون قومن و خراسان، به بازدید آثار تاریخی باستانی در جنوب غربی کشور و یا سواحل سرسبز مازندران در شمال بروند و لذا اگر هم کسانی چون بارنز (*Burnes*)، سمینو (*Semino*)، ولف (*Woiff*)، فریه (*Ferrier*)، شیل (*Sheil*) و ... به شرق نظری داشته‌اند بازدیدشان از قومن کوتاه و مختصر بوده است. ضمن آنکه هر کدام از این اشخاص از جهت علاقه یا تخصص خویش به قومن می‌نگریسته‌اند. برخی به مطالعه آثار تاریخی، برخی به تحقیق در وضعیت اجتماعی و بعضی به ارزیابی اوضاع اقتصادی، بیشتر از دیگران توجه می‌نموده‌اند و این وجه در برخی از سیاحت‌نامه‌ها به خوبی ملحوظ می‌شود. بعضی از سفرنامه‌ها که صورت کلی داشته‌اند به قومن اشاراتی بسیار اندک داشته‌اند. مثلاً دکتر یاکوب پولاک (*Jacob Polak*) اطریشی در سیاحت‌نامه‌اش تنها به «ساخت کرباس مخصوص خیمه در سمنان و دامغان» یا توصیف چشمه‌های آبگرم در سمنان و سنگسر و یا وجود بیماری سنگ کلبه در مناطق شاهرود و بسطام اشاره داشته است و بس.^{۱۱}



کلنل مک گرگور (*C. Mc Gregor*) انگلیسی در ۱۸۵۷/۱۲۷۴ در مسافرتی به دور افتاده‌ترین نواحی کویری ایران، گذارش به خور و بیابانک می‌افتد، منطقه‌ای که در آن زمان جزء سمنان تلقی می‌شده و همین امر نیز وی را به تعجب واداشته است. جالب آنکه گرچه در جایی بیان می‌کند که به خودم گفتم عجب الاغی هستم که این چنین خود را در بیابان‌های گرم و خشک سرگردان ساختم اما در چند سطر بعد می‌نویسد «تصور می‌کنم روزی فرا رسد که اطلاعات و کشفیات مربوط به این منطقه برای دولت ما مفید واقع شود».^{۱۲} پس از آنکه درباره حجاب زنان کویر و نگاه متوحشانه آنها به مرد غریبه سخن می‌گوید، از وابستگی مردم به این ناحیه سوزان و بد آب و هوا متحیر شده و اضافه می‌کند:

«اگر از من سؤال شود که تا چه حد امکان توسعه این منطقه وجود دارد باید بگویم هیچ اقدامی که ارزش اقتصادی داشته باشد برای این منظور نمی‌توان انجام داد...»^{۱۳}

در بازگشت از خراسان، مجدداً مک گرگور وارد قلمرو قومن می‌شود و در نردین از پذیرایی همسر حاکم محلی برخوردار. در اینجا و در ده تیل‌آباد او با طرز کار

پخت نان و کره سازی محلی آشنا شده و مسحور رفتار برخی از جوانان محلی این ناحیه می‌شود که به نظر او از جوانان بی‌دست و پای غربی بهترند و رفتاری چون مردان جهان‌دیده را دارند. در توصیف از شاهرود، تعجب آور است که وی اهمیت دفاعی شهر را در منطقه منکر شده و می‌نویسد که اهمیت دیوار دور شهر بیشتر از اهمیت یک دیوار باغ نیست اما:

«از آنجا که شاهرود در تقاطع راه‌های مشهد تهران، یزد و استرآباد واقع شده... و به سبب فراوانی خواروبار شهر از اهمیت سوق الجیشی زیادی برخوردار است.»^{۱۴}

همچون دیگر وابستگان قدرت‌های بیگانه او نیز از اینکه روس‌ها با تصرف شاهرود، موفق به دخالت در امور داخلی و غرب ایران شوند ابراز نگرانی می‌کند. مک گرگور پس از اعتراف به مرغوبیت جنس و دوخت پوتین‌های ساخت شاهرود، کمی نیز درباره نژاد و تبار اهالی شهر سخن می‌راند که از نظر وی اختلاط عرب و عجم و ترک به صورتی شده که دیگر نمی‌توان تمایزی بین افراد قائل شد.^{۱۵} آخرین توصیف مک گرگور از قومس وصف او از روستای طاش شاهرود و معدن زغال سنگ و آب گوارای است که پس از آن وی به سوی استرآباد رفته و در قومس خارج می‌شود. در مجموع سیاحت‌نامه وی دارای نکات مثبت و منفی چندی است که به خصوص از جهت دیدگاه یک افسر نظامی فعال در خور اعتناست.

در ۱۸۶۰/۱۲۷۵ نیکلای خانیکف (*Nikola Khani Koff*) در رأس یک هیئت روسی وارد ایران شده و در دنباله تحقیقات پراکنده‌ای که سیاحان و مأمورین روسی برای شناخت مناطق ایران داشته‌اند، گزارشی نسبتاً دقیق و ارزشمند را در خصوص نواحی خراسان و قومس و ... از خود به جای گذاشت. شاید پس از فریزر، این اولین مطالعه تحقیقی دقیق در خصوص نقاط جغرافیایی شرق ایران بوده باشد. فریزر در سفرنامه زمستانی خویش به توصیف مناطق زیبا و چشمگیر قومس اشاره داشته و گهگاه نیز مثلاً به سرخی سیب‌ها و گونه‌های دختران شه‌میرزاد یا آثار خرابی‌های سپاهیان دولت در شهرهای دامغان و شاهرود اشاره می‌کرده است.^{۱۶} اما خانیکوف اطلاعات تاریخی را نیز چاشنی گزارش‌های خویش می‌کند و درباره دامغان می‌نویسد:

«دامغان تا زمان حمله افغان‌ها یعنی سال ۱۱۳۶ یکی از پررونق‌ترین شهرهای خراسان بود ویرانه‌های وسیع آن که تا به امروز به خوبی حفظ شده بر رونق گذشته آن گواهی دارد...»^{۱۷}

او در بحث پیرامون علل عدم رشد دوباره دامغان، متحیر می‌ماند زیرا معتقد است حاصلخیزی اطراف شهر، قرار گرفتن در مسیر شوارح عبوری، و دلایل دیگر می‌تواند به رشد شهر کمک کند و حتی ادعای حمله ترکمانان و خرابی شهر نیز نمی‌تواند دلیل قانع کننده‌ای باشد زیرا شاهرود نیز با چنین تهاجمات روبروست و حال آنکه از رونق و ثروت بیشتری برخوردار است.^{۱۸} در وصف سمنان، خانیکوف از آینده خوب تجارت این شهر خبر می‌دهد. اما مسجد جامع سمنان را در حال ویرانی می‌بیند. زیرا مسجد دیگری که شاه ساخته هم رونق و عظمت بیشتری دارد و هم موقوفات زیادتری. او در لازگرد به مطالعه معماری این روستا و لهجه خاص مردمان آن دقیق می‌شود. عدم اختلاط مردمان لاسگردی با دیگر مردم را عامل حفظ زبان قدیمی آنان برمی‌شمارد و اذعان می‌کند که «بررسی‌هایی که شخصاً انجام داده‌ام اجازه می‌دهند که من گویش لازگردی را گویش مازندرانی بدانم اما این گویش از نظر حروف صدا دار از گویش مازندرانی غنی‌تر است»^{۱۹} درباره معماری نیز، توصیفات تروی لیه را برشمرده و به نقد آنها می‌پردازد. خانیکوف در بازگشت نیز از قومس گذر کرده و در مسجد بسطام از گنج‌بری‌های پرارزش و پرکار آن یاد می‌کند. در مورد منار جنبان بسطام، اعتقاد اهالی را مبنی بر آزمایش لرزش مناره همراه با خواندن دعا برای بایزید مقدس متذکر شده و مردم بسطام را عمدتاً از خرده مالکانی می‌داند که از درآمد محصول باغ‌هایشان زندگی می‌کنند در حالیکه کارگران و بازرگانان بسطام در شاهرود مستقر شده‌اند. این تذکر خانیکوف به خوبی جریان تدریجی پیشرفت شاهرود را نسبت به بسطام متذکر می‌شود و نشان می‌دهد که علیرغم پیشینه و اهمیت بسطام، موقعیت اقتصادی شاهرود، در تحول فوق مؤثر بوده است. خانیکوف از دو ناحیه میان‌دشت و عباس‌آباد با ذکر کارخانه‌های ذوب مس اولی و تبار گرجی مردمان دومی یاد کرده و اذعان می‌دارد که مردم عباس‌آباد اینک نه از لحاظ زبان و نه از جهت آداب و سیما به نژاد گرجی شباهتی ندارند اما زنانشان به پوشیدن چادر عادت نکرده‌اند.^{۲۰}

دو سال بعد از مسافرت خانیکوف، گریگوری ملگونوف (G. Melgonov) روسی به تفحص در نواحی شمال قومس به ویژه استرآباد و جنوب خزر پرداخت وی درباره بسطام و شاهرود به سابقه تاریخی بسطام و آمار شاهرود اشاره کرده است: «... شاهرود ۶ محله، ۷۵۰ خانه، ۵ مسجد، ۴ تکیه، ۵ حمام، ۱۷۰ دکان و ۵ کاروانسرا دارد و هوای صافی دارد»^{۲۱}.

وی در تعریف از ده‌ملا به چاپارخانه و باغات وسیع آن اشاره کرده و از ماجرای نبرد نادر و افغانه در مهماندوست نیز غافل نمی‌ماند. حتی از ذکر گفته‌های مردمان درباره نواحی قومس نیز ابایی ندارد چنانکه درباره انعکاس صدای پای انسان



در بیابان تک (چمن کوه) از قول دهقانان می‌نویسد که «گویند در قدیم راهی از بن زیرزمین از خزر به خلیج فارس می‌پیوست.»^{۲۲} یا در مورد «چهارده» جایی به ماجرای ساختن کله مناره توسط زکی خان اشاره دارد. نیز به افسانه چشمه باد که «محمد شاه اول آزمایش خواست و باد لشکریان او را از یکدیگر پاشید»^{۲۳} نیز به افسانه‌ای در این خصوص که دره شمشیر بر اثر ضربه شمشیر حضرت علی (ع) به وجود آمده است. و قس علیهذا...

ادوارد ایست ویک (*E. Eastwick*) دیپلمات انگلیسی در ۱۲۷۹ عازم شرق ایران شد. برای وی، بسیاری از ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی قابل توجه بود. در آرادان (حوالی گرمسار فعلی) در مراسم تعزیه خوانی و شبیه گردانی شرکت کرده و قلعه این روستا را نیز مشاهده و توصیف نموده است.^{۲۴}

وی که بطور دقیق ساعت و زمان حرکت و ورود خود به قراء و شهرهای بین راه را ثبت کرده است. در طول راه مکرراً با کاروانهای زوار برخورد نموده و از آنان یاد می‌کند. کشت و زراعت مهم و گسترده ناحیه سرخه را که ۵۰۰ خانوار جمعیت داشته یادآور شده می‌نویسد که ۲۰۰ خروار از ۱۴۰۰ خروار گندم حاصله در سرخه به آستان رضوی در مشهد فرستاده می‌شود.^{۲۵} زیبایی ابنیه تاریخی همچون خانه‌های روستای لاسجرد و یا مسجد جامع سمنان و ... از نکاتی است که ایست ویک را مسحور خویش می‌ساخته و لذا در صدد برآمده تا بسیاری از آثار موجود را شخصاً مشاهده و بررسی کند. از جمله در دامغان به مشاهده بقایای شهر صدرروازه و مناره شهر و مسجد تاریخانه و ... رفته و آنها را به خوبی توصیف نموده است.

با این وجود، از بیان داستان ضامن آهو در هنگام عبور از گردنه آهوان یا جای سم اسب حضرت علی (ع) در کنار چشمه‌علی دامغان و پختن آش شبدر در چهارده کلا توسط زنان و زائرین مازندرانی غافل نمانده است. از جسارت خویش برای امتحان کردن اثرات طوفان‌خیز، انداختن پلیدی در چشمه آب سخن به میان می‌آورد.^{۲۶} او در شاهرود با نماینده کمپانی تجاری روسیه ملاقات کرده و در عباس‌آباد معدن مس آنجا را بررسی می‌نماید و سرانجام در پل ابریشم که مرز خراسان متصور می‌شده است از قومس خارج می‌گردد.

در ۱۲۹۸ ق، هانری رنه دالمانی (*H. rene D'Allemagne*) سفری را از خراسان تا بختیاری پی می‌گیرد که حاصل آن سیاحتنامه‌ای قطور ولی ارزشمندست. در سپتامبر ۱۸۸۰ وی در قومس به سر می‌برد. کاروانسرای میان‌دشت بعنوان بزرگترین مسافرخانه مسیر تهران - مشهد، همراه با وجود دکاکین آذوقه و صنعتگران مختلف،



تعجب او را برانگیخته بود اما دردش اینست که «نرخ غذا و ارزاق بطور محسوسی از سایر جاها گرانتر است و پول زیادی می‌گیرند»^{۲۷}

وی از روستاهائی چون اسمعیل پاشا در نزدیک میامی و خراباد شاهرود یاد می‌کند که امروزه وجود ندارند. درباره شاهرود می‌گوید:

«این آب فراوان موجب آبادانی شاهرود شده است. شعرای ایران از صفا و خرمی شاهرود زیاد تعریف کرده‌اند»^{۲۸}

تصاویری که او از محلات شاهرود و مردمان آن ارائه می‌کند بسیار جالب است از جمله وجود دراویش ژنده‌پوش، پسر بچه‌های با نیم تنه قرمز رنگ و کلاهی گلدوزی شده و بازار شهر با دکانهای صنعتگرانش، چنانکه در دامغان نیز از رونق و سرسبزی شهر و مزارع حاصلخیز پیرامون شهرها سخن می‌گوید و نیز از دیوارهای آجری با نقوش عربی و یا شیوه قشوی حیوانات به گونه‌ای منحصر به فرد، دالمانی پس از مشاهده کاروانسرای آهوان، ابراز تأسف می‌کند که چرا ایرانیان به تعمیر این ابنیه نمی‌پردازند در حالیکه مبلغ مختصری را می‌طلبند.^{۲۹} چون وی یک جستجوگر و علاقمند اشیاء قدیمی بوده لذا ضمن توجه به جنبه‌های معماری و هنری آثار تاریخی، در سمنان به منزل مجتهد شهر می‌رود تا مجموعه آنتیک وی را مشاهده نماید. در سمنان تلگرافخانه‌ای وجود داشته که به اعتقاد دالمانی در هیچ جا اداره‌ای به این سادگی و در عین حال منظم و تمیز دیده نشده است.^{۳۰}

هنری موزر (*H. Moser*) در (۱۳۰۱ ق / ۱۸۸۳ م) در سفری از ترکستان تا تهران به حدود قومس پای نهاد. از طریق ری‌آباد و مزج به منطقه شاه‌کوه که «بهترین شکارهای مملکت در آن یافت می‌شود» وارد شد. در بسطام دریافت که چرا حکام شاهرود در بسطام ساکن می‌شوند و سپس ملاحظه کرد که آرامنه قفقازی تبعه روس چگونه نبض تجاری شاهرود را بدست گرفته بودند. می‌نویسد:

شاهرود یکی از استاسیونهای بزرگ است و ... مخصوصاً پشم گوسفند خراسانی را از اینجا به روسیه می‌برند»^{۳۱}

موزر نیز به آثار دیدنی و وضعیت فرهنگی شهر توأمان نظر افکنده چنانکه از مهمانیهای مردم محل و مراسم تعارف قلیان و خوراندن چای و قهوه با قند فرانسوی در پذیرایی بزرگان سخن رانده و ضمناً از برج کتیبه‌دار بسطام و کاروانسراهای میان راه و ... هم غافل نمانده است. بویژه مراسم تعزیه‌خوانی در سمنان همراه با گروه سنچ‌زنان، دراویش و مداحان و یا مراسم خاک‌سپاری اموات یا شرائط ورود به کاروانسراها و چاپارخانه‌ها برای او جالب توجه بنظر می‌رسیده است ولی از آنها بطور مختصر یاد نموده است.^{۳۲}



در ۱۸۹۰/۱۳۰۸ یکی از سیاستمداران بنام انگلیسی بنام لرد جرج کرزن (*George Curzon*) سفرنامه‌ای بنام «ایران و قضیه ایران» منتشر نمود که حاصل کوشش و تحقیقی جامع و دقیق درباره اوضاع ایران بود. کتاب باارزشی که تا امروز نیز از منابع ایرانشناسی تلقی می‌شود. نویسنده در عبور از مزینان به شاهرود از مخاطرات این مسیر و علائم آن یعنی پناهگاه‌هایی محلی برای کسب خبر از یورش راهزنان خبر می‌دهد و پل ابریشم را مرز شرقی خراسان می‌خواند. او برای ما که از جزئیات غافلیم، می‌گوید که در همین جا (زیدر) حجاج عرب می‌خواست‌اند آدونوان (*O'Donovan*) سیاح را بکشند و جان کورمیک (*John Kormick*) پزشک عباس میرزا در همین نقطه بر اثر حصبه درگذشته است.^{۳۳}

در باب شاهرود نظر کرزن آنست که «استعداد خاک و وفور آبش قابل انکار نیست. شاهرود بواسطه ساخت پوتین و کفش نیک معروف است و می‌گویند شاه و خانواده سلطنتی در آن کسب و کار شرکت دارند»^{۳۴} وی شاهرود را انبار محصولات محلی مازندران و واردات روسی می‌داند اما از لحاظ زراعت، بسطام را حاصلخیزتر از شاهرود بر می‌شمارد. درباره دامغان می‌نویسد:

«با آنکه دامغان جای کم اهمیتی نیست حتی در این قرن به حالت انحطاط سخت اسفناکی افتاده است...»^{۳۵}

نظر وی نیز به جای سم اسب حضرت علی در چشمه علی و ماجرای چشمه باد طوفان خیز جلب شده است. همچنانکه داستان مربوط به گردنه آهوان را نیز تعقیب می‌کند و یا تپه‌های البرز که در داستانهای محلی به اقدام جمشید و ساخت آتشگاه منسوب شده است.^{۳۶}

«... سمنان بواسطه باغهای وسیع و سیرآب و درختان کهن و مناره‌ای که با مناره دامغان برابری می‌کند و مسجدی خوش نما که خوب نگهداری شده و به مناسبت نان شیرینی ساخت آنجا و شلواریهای متقال آبی و بعنوان جاهت زنانش و مبهم بودن زبان محلی در ایران برجستگی خاصی دارد»^{۳۷}

کرزن سمنان را پلی می‌داند که بوسیله آن یزد و طبس با شمال مرتبط شده‌اند و کالا مبادله می‌کنند.

هوتوم شیندلر (*Houtom Schindler*) در ۱۲۹۳ مأموریت یافت تا مسیر تهران به خراسان را برای نصب خطوط تلگراف مورد ارزیابی قرار دهد. او در گزارش دقیق خویش که در ۱۳۱۰ منتشر شد، از کلیه روستاها و شهرهای مهم قومس در مسیر خویش نام برده و در هر مورد اطلاعاتی ولو مختصر عرضه می‌دارد:



فقر مردم دنمک و کاروانسرای روستای مذکور که ساخته شاه اسماعیل تلقی می‌شود، برج خرابه ده کرپی در اطراف لاسجرد که مرز خراسان و عراق عجم بوده است، زبان عجیب لاسگردی و سمنانی که از لغات ترکی و فارسی قدیم مرکب بوده و نیز توصیف سمنان «بعنوان شهر کوچکی با ۱۰۰۰ خانوار و ۵ محله با ۴ دروازه و بازاری کوچک ولی پررونق و معمور».^{۳۸} شیندلر درباره دامغان به ارگ شهر و مولود خانه (محل تولد فتحعلی شاه) و نیز وجود باد شدید در دامغان و داستان مربوط به چشمه باد اشاره دارد. اما در مورد شاهرود می‌نویسد:

شاهرود آب و هوای خوبی دارد ولی از جهت کُنه و شب‌گزمندان و منزل گرفتن در شهر جهت غربا و مسافرین خیلی زحمت دارد. تاجر بسیار دارد و معامله آنها اینست که ...»^{۳۹}

وی ضمن توصیف وجود سنگ مس و سرب و آهن در کوههای شاهرود، پیشنهاد می‌کند که در صورت صرف مبلغی اندک برای تعمیر قنات روستای صدرآباد شاهرود می‌توان آبادانی و زراعت در اینجا احیاء نمود. مشابه این گفته را برخی افراد دیگر نیز متذکر شده و بر لزوم رسیدگی به وضع مناطق محروم این ناحیه تأکید کرده‌اند.

چارلز ییت (*Ch. Yate*) افسر نظامی انگلیسی در طی اقامتش در خراسان، دیداری نیز از نواحی شرق قومن داشته است (سال ۱۳۱۵ ق) وی اذعان می‌کند که ناحیه جاجرم گاهی از توابع بسطام و نردین و گاه از توابع استرآباد محسوب می‌شده است. و این می‌رساند که مرزهای قومن چندان تعریف شده نبوده‌اند. وی دلیل کاهش رونق بسطام را تبدیل شاهرود به یک قطب اقتصادی و بازرگانی بهتر می‌داند.^{۴۰} همچنین درباره نردین به زلزله خیز بودن این ناحیه و وجود قبری منسوب به دانیال نبی در اطراف آن اشاره دارد. توصیف وی از نردین و قبرستان آن همراه با سنگ قبرهای تراش خورده و درختان اطراف^{۴۱}، برای اولین بار است که در یک گزارش اروپائیان ذکر می‌شود.

آخرین سیاحی که به کتاب او اشاره خواهیم داشت هدین سون (*Hedin Seven*) سوئدی است که در فوریه ۱۹۰۵ ده طرود در جنوب شاهرود را بازدید کرده است. وی اطلاعات و آمار کاملی از خانه‌ها، حمام، بازار، مسجد، برج، مالیات، احشام و محصولات طرود می‌دهد و آنرا مانند یک شهر بندری در حاشیه کویر تلقی می‌کند که از محل عبور کاروانهای تجاری درآمد نسبتاً خوبی دارد.^{۴۲} وی که سفر خویش را در کویرهای ایران دنبال می‌کرد، با نقاشی از چهره مردمان روستاهای کویری به



تفحص درباره اخلاق، سیما رفتار مردم نواحی کویری نیز علاقه نشان می‌داد. بعنوان مثال اینکه:

«مردم طرود در مقایسه با جاهای دیگر عصبی‌تر، پرحرارت‌تر و کنجکاوتر بودند و ...»^{۴۳}

گرچه از نیمه قرن ۱۹ م، تحقیق و مسافرت در بسیاری از نواحی منجمله قومن تا بدان حد پیش رفت که حتی زمین‌شناسان، مردم‌شناسان، جغرافیدانان، باستانشناسان و گروه‌های علمی دیگر هم به این ناحیه پا گذاشتند،^{۴۴} اما این مسافرت‌ها جنبه تحقیق علمی داشته و در آن کمتر به توصیف وضعیت فرهنگی و اجتماعی منطقه برمی‌خوریم و مضافاً به اینکه بسیاری از این تحقیقات و سفرنامه‌ها هنوز به فارسی ترجمه نشده و یا نسخه اصلی آن در ایران نیست. لذا ناگزیریم به همین مختصر اکتفا کرده و اضافه نماییم که سفرنامه‌های بیگانگان آئینه‌ای از وضعیت اجتماعی و فرهنگی این مرز و بومند و غفلت از آنها، نه تنها در تحقیقات فرهنگی و پژوهش‌های تاریخی، بلکه حتی در برنامه‌ریزی‌های اقتصادی و اجتماعی فرهنگی برای آینده نیز سزاوار نیست. امید است که از این طریق کاربرد علمی تاریخ را نیز گوشزد کرده باشیم.



- ۱- نگاه کنید به: نوربخش، مسعود: با کاروان تاریخ (تهران، ایرانشهر، ۱۳۷۰)، فصل ۱۲.
- ۲- اولیویه، گیوم آنتوان: سفرنامه اولیویه، ترجمه میرزا محمد طاهر، بکوشش غلامرضا ورهرام (تهران، اطلاعات، ۱۳۷۱) ص ۱۳۷ و ۱۳۸.
- ۳- کابریل، آلفونس: تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ترجمه فتحعلی خواجه نوری (تهران، ابن سینا، ۱۳۴۸) ص ۱۸۸.

4- Fraser, J. B: Narrative of a Journey into Khorasan in 1821-23
(Oxford unipr, 1984), p 313

5- Fraser: Ibid, p 244.

- ۶- نگ به طاهری، ابوالقاسم: تاریخ روابط سیاسی و بازرگانی ایران و انگلیس (تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۷) ج ۲، ص ۵۰۰.
- ۷- وامبری، آرمینیوس: سیاحت درویش دروغین، دنباله سفرهای وامبری، ترجمه محمد حسین آریا (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲) ص ۲۸۸.
- ۸- وامبری: همان مأخذ، ص ۲۹۶.
- ۹- همانجا، همان صفحه.
- ۱۰- همان، ص ۲۹۲ و ۲۹۷.
- ۱۱- پولاک. یاکوب: سفرنامه پولاک، ایران و ایرانیان، ترجمه کیکاوس جهانداری (تهران، خوارزمی، ۱۳۶۱) ص ۳۷۰، ۴۲۰، ۴۸۲.
- ۱۲- مک گرگور، کلنل، سی.ام: شرح سفری به ایالت خراسان، ترجمه مجید مهدی زاده (مشهد، آستان قدس، ۱۳۶۶) ج ۱، ص ۹۴ تا ۹۹.
- ۱۳- مک گرگور: همان مأخذ، ص ۹۹ تا ۱۰۲.
- ۱۴- همان مأخذ، ص ۱۱۵.
- ۱۵- همانجا، ص ۱۳۷.
- ۱۶- فریزر، جیمزبیلی: سفرنامه فریزر، معروف به سفر زمستانی، ترجمه منوچهر امیری (تهران، توس، ۱۳۶۴) ص ۱۳۳.
- ۱۷- خانیکوف، ن: سفرنامه خانیکوف، ترجمه اقدس یغمائی و ابوالقاسم بیگناه (مشهد، آستان قدس، ۱۳۵۷) ص ۸۶.
- ۱۸- خانیکوف، همان مأخذ، ص ۸۶ و ۸۷.
- ۱۹- همان مأخذ، ص ۸۹.
- ۲۰- همانجا، ص ۹۵.
- ۲۱- ملگونوف، گریگوری: کرانه‌های جنوبی دریای خزر، ترجمه مسعود کلسازی (تهران، دادجو، ۱۳۶۴)، ص ۷۶.
- ۲۲- ملگونوف: همان مأخذ، ص ۷۷.
- ۲۳- همان مأخذ، همان صفحه برای اطلاع از آثار ماندگار دامغان و حومه نک به کشاورز دامغانی: صد دروازه (بی‌نا، بی‌جا، ۱۳۵۲) فصل اول.

24- Eastwick, E. G. Journal of a Diplomatic three year's Residenc in Persia
(London, cornhill, 1864) V2, p 141.

25 - Eastwick: Ibid, p 141 - 146.

26- Ibid, pp 150 . 159 '161.

- ۲۷- دالمانی. هانری رنه: از خراسان تا بختیاری، ترجمه فروشی. (تهران، ابن سینا، ۱۳۳۶) ص ۷۰۹.
- ۲۸- دالمانی، همان مأخذ، ص ۷۱۵.
- ۲۹- همان مأخذ، ص ۷۲۹. / پرستی نیز مرمت آئینه تاریخی که جاذبه گردشگری دارد مخارج زیادی را مصروف نخواهد کرد. /

۳۰ - همان جا، ص ۷۳۶.

۳۱ - موزر، هنری: سفرنامه ترکستان و ایران (گذری در آسیای مرکزی) ترجمه علی مترجم، بکوشش محمد گلبن (تهران، سحر، ۱۳۵۶) ص ۲۲۹.

۳۲ - موزر، همانجا، ص ۲۳۶ - ۲۳۰.

۳۳ - کرزن، جرج ناتانیل: ایران، ترجمه غ وحید مازندرانی (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹) ج ۱، ص ۳۷۵.

۳۴ - کرزن: همان مأخذ، ص ۳۸۱.

۳۶ - همانجا، ص ۳۸۵ - ۳۸۲ / محرز است که اروپائیان تا امروز نیز درباره اساطیر و آداب شرقی کنجکاوند ولی ما در این مورد چه کرده‌ایم؟! /

۳۷ - همان، ص ۳۸۶.

۳۸ - شیندلر و دیگران سه سفرنامه مرو، هرات و مشهد، ترجمه قدرت ا... روشنی زعفرانلو (تهران، توس، ج ۲، ۱۳۵۶) ص ۱۵۳ - ۱۵۰.

۳۹ - شیندلر: همان مأخذ، ص ۱۶۳.

۴۰ - بیت: کلنل چارلز: سفرنامه خراسان و سیستان، ترجمه قدرت ا... روشنی و مهرداد رهبری (تهران، یزدان، ۱۳۵۶) ص ۳۶۵.

۴۱ - بیت: همان مأخذ: ص ۳۶۶.

۴۲ - سون، هدین: کویرهای ایران، ترجمه پرویز رجبی (تهران، توکا، ۱۳۵۵) ص ۳۶۵.

۴۳ - سون، همان مأخذ، ص ۳۶۶.

۴۴ - از مطالعات زمین‌شناسی توسط بلانفورد (*Blanford*) در ۱۸۷۶ و کوششهای بوهر (*Bohr*) در حاشیه کویر و ادامه جستجو در مسیر راههای البرز توسط لووت (*Lovett*) تا نقشه کشی شمال شرق ایران توسط جیل (*Gil*) و بیکر (*Baker*) در ۱۸۷۳ و کوششهای اوگوردینف (*Ogordonikov*) و آرتامانوف (*Artamanov*) و دیگران در منطقه قومن تا تحقیقات علمی نیمه قرن ۲۰ ر.ک به گابریل: تحقیقات جغرافیائی در ایران، صفحه ۲۵۰ به بعد.

